



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

زمان چاپ: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

شماره مجوز مجله: ۸۰۴۰۰

بررسی جایگاه تحولات تاریخ، ادبیات، فرهنگ و جامعه در عصر رنسانس

مریم جوانیار^۱

۱- فوق لیسانس تاریخ عمومی جهان، دانشگاه آزاد بجنورد mjavanyar@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر باهدف بررسی جایگاه تحولات تاریخ، ادبیات، فرهنگ و جامعه در عصر رنسانس انجام شد. درباره اینکه این تولد دوباره حیات فرهنگی در اروپا از چه زمانی آغاز شده است بحث‌های زیادی میان مورخان عصر رنسانس وجود دارد. برخی سال ۱۴۵۳ میلادی که فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی رخ داد را نقطه پایان قرون وسطی و آغاز عصر رنسانس می‌دانند. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای انجام شد. در این پژوهش جایگاه تحولات تاریخی و ادبی در پیش و پس از عصر رنسانس مشخص شد. دوره رنسانس یکی از خلاق‌ترین دوران تاریخ است که به تلاش عقلانی جهت تازه‌ای بخشید تا آن را به سوی تمدن امروزی هدایت نماید. این دوران برای اروپاییان عصر جدیدی سرشار از کامیابی‌های عظیم بود. دوران رنسانس حدوداً دوره‌ای ۳۰۰ ساله و پلی میان «عصر تاریک» و «عصر روشنگری» در اروپاست که در آن زمان ایران نیز از لحاظ‌های تغییر کرده است. در این دوره کشفیات بسیاری انجام شد و تفکرهای زیادی نیز به چالش کشیده شدند. صنعت چاپ و تغییر راه‌های ارتباطی، از بین رفتن نظام فئودالی اروپا و... تأثیرات بسیاری در به وجود آمدن این دوره و رسیدن به عصر روشنگری داشتند.

کلمات کلیدی: عصر رنسانس، ادبیات، جامعه، تاریخ، هنر



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

۱. مقدمه

واژه رنسانس از زبان فرانسه وام گرفته شده است و به معنای تولد دوباره یا نوزایی است. کسانی که دوران رنسانس را پدید آوردند بر این گمان و باور بودند که عصر آن‌ها با سده‌های میانه هیچ ارتباط وثیقی ندارد بلکه به یونان و روم باستان مربوط می‌شود چراکه به‌زعم آن‌ها بشر تنها در دنیای باستان کارها و موفقیت‌های بزرگ را تجربه کرد. در واقع رنسانس بر آن بود که با زایش دوباره فرهنگ یونان و روم، امکان موفقیت و پیشرفت‌های سترگ را دوباره فراهم آورد. (ایلخانی، ۱۳۸۲)

دوباره اینکه این تولد دوباره حیات فرهنگی در اروپا از چه زمانی آغاز شده است بحث‌های زیادی میان مورخان عصر رنسانس وجود دارد. برخی سال ۱۴۵۳ میلادی که فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی رخ داد را نقطه پایان قرون وسطی و آغاز عصر رنسانس می‌دانند. با تسخیر قسطنطنیه متفکران یونانی با متونی چند به اروپای غربی مهاجرت کردند و مطالعه فرهنگ و اندیشه یونانی را گسترش دادند. از نظر عده‌ای دیگر سال ۱۴۹۲ میلادی یعنی سال ورود اروپائیان به قاره آمریکا و همچنین ساکنین آن و مسافرت‌هایی که از قبل به آسیای شرقی و خاورمیانه انجام داده بودند افق‌های جدیدی به روی آنان باز کرد و سبب آشنایی با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و ادیان دیگر شد و راه‌های تجاری بیشتری را به روی آنان گشود.

ولی رنسانس نیز مانند همه اعصار سرنوشت‌ساز، به یک‌باره آغاز نشد و یک‌باره نیز به اتمام نرسید. می‌توان گفت بسته شدن نطفه رنسانس یعنی آغاز حرکت‌های فکری مستقل از نظام فکری حاکم از اواسط قرن ۱۳ میلادی است. در این زمان کلیسای کاتولیک حاکم بلامنازع بر فرهنگ و سیاست قرون وسطی است همچنین در همین هنگام حاکمیت فلسفه و کلام مدرسی (اسکولاستیک) بر دانشگاه‌ها و سایر مراکز فرهنگی و دینی اروپای غربی مشاهده می‌شود. به‌رحال به‌طور قطع نیمه دوم قرن ۱۵ و تمام قرن ۱۶ میلادی را می‌توان عصر رنسانس و دوران حاکمیت تفکر رنسانسی دانست. (ایلخانی، ۱۳۸۲)

هرچند زندگی در قرون وسطی با خشونت و هیجان همراه بود و مستعد آن بود که با انفجارهای ناگهانی و عجیب نیروهای خود را رها سازد اما این عصر را باید عصر دگرگونی‌های کند و تدریجی دانست. اینکه جهان قرون وسطی مانند کلیسای جامعه‌اش در عین بی‌ثباتی بسیار استادانه ساخته و پرداخته شده بود و همین امر سرعت باورنکردنی رنسانس را ممکن ساخت. جهان با سرعتی بی‌مانند در حال تغییر تحول بود و این تحولات تقریباً تمام جوانب زندگی بشری را در برمی‌گرفت.

در عالم ادبیات نیز آهنگ تغییر به همین اندازه سریع بود. نسخه‌های متعدد فراموش شده لاتینی پیداشده و نویسندگان گمشده لاتین زبان کشف شدند و همه این‌ها هیجانات عصر رنسانس را دامن می‌زد و فضایی اقوام اروپایی را تحریک به کار شدیدتر و پیگیرتر می‌نمود. آثار هنری کلاسیک پس از سال‌ها مدفون ماندن، از زیرزمین بیرون آمده شدند، فرهنگ و اندیشه شروع به رشد و نمویی سریع کرد و فرزندان خلفشان (ادبیات و هنر) چاره‌ای نداشتند جز آنکه از آن‌ها پیروی کنند.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

فلورانس توانست نخستین معلم زبان یونانی در غرب را بانام لئو نتیوس پیلاتوس به جهان معرفی کند و به یاری همین مرد اولین ترجمه از هومر به دست آمد، هرچند که ترجمه‌ای بود خشک و بی‌روح لاتینی. بازرگانانی که از بیزانطین می‌آمدند زبان یونانی را به طالبان علم یونانی می‌آموختند. البته این زبان با یونانی کلاسیک تفاوت داشت و به راحتی قابل انطباق با متون کلاسیک نبود ولی به‌رحال به شکل بارز و به مدد زنجیره‌ای زنده و ممتد به زبان یونانی متصل بود.

همین مشکل عدم انطباق خط و دستور زبان یونانی بیزانطینی با یونان کلاسیک در اولین ماشین‌های چاپ، بروز پیدا کرد زیرا خط یونانی بیزانطینی پر از علائم و حروف به هم پیوسته‌ای بود که برای افزایش سرعت در شکسته‌نویسی مفید است و به دوم این بازشناسی یونانی کلاسیک، پیدایش نسخه‌های خطی آثار نویسندگان یونانی در غرب بود و این امر با حمله ترک‌های عثمانی به قسطنطنیه و فرار فضای آن دیار به اروپای غربی روی داد و در اثر هجوم کتاب‌های خطی یونانی و خریداری شدن آن توسط پاپ، کتابخانه فعلی واتیکان تأسیس شد و این کشف فرهنگ یونانی کلاسیک با توسعه و رشد شاخه لاتین علوم همراه بود تا سبب سرعت مکاشفه‌آور رنسانس گردد.

مردم در جهت شناخت و همدلی با مردمان عهد باستان قدم نهادند و این باعث شد تا متون کلاسیک مورد مطالعه و بازخوانی قرار گیرند و برداشت‌های غلط و تفسیرهای احمقانه‌ای که از زمان بربرها رواج یافته بود اصلاح شود. دریافت مستقیم واژگان یونانی کلاسیک و لاتین کلاسیک زبان رومیایی را تقویت کرد و نهایتاً همان‌طور که می‌بینیم زبان انگلیسی هم واژگان یونانی و لاتینی را به خود جذب کرده است. یا اقتباس نویسندگان انگلیسی و فرانسوی از آثار کلاسیک واژگان این دو زبان کلاسیک با بن‌های انگلوساکسوی و فرانسوی نورماندی ترکیب شدند و زبان انگلیسی برآمده از این چهار عنصر را چنان غنایی بخشید که به نیرومندترین ابزار برای انتقال ادبیات تبدیل شد.

کاری که نویسندگانی مانند شکسپیر به آن پرداخته‌اند. درحالی‌که زبان انگلیسی از طریق یکی از نیاکان خود یا همان زبان فرانسوی نرماندی (رایج در ایالتی به همین نام) با لاتین خویشاوند بود آلمانی و دیگر زبان‌های اروپای شمالی (سوئدی، فنلاندی و...) از این خویشاوندی محروم بودند و اخذ واژگان لاتینی در آن به‌سختی شکل می‌گرفت و همین امر به همراه سطح فرهنگی به نسبت پایین این کشورها توسعه زبان‌های فوق را با دشواری روبه‌رو می‌کرد.

لهستانی‌ها در این دوره آثار خود را به لاتین کلاسیک می‌نوشتند و روس‌ها به اسلاوی باستان ولی ادبیات در راهی جداگانه به حرکت خود ادامه می‌داد و کشف دوباره آثار کلاسیک اثری بر آن نداشت، این امر با هجوم ترک‌ها که راه انتقال فرهنگ و تمدن از بیزانطین را به‌سوی مردم اسلاو بست، به صورتی عقب‌گردی کامل برای فرهنگ روسی درآمد.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

با بازشناسی آثار کلاسیک در اروپای غربی نه تنها زبان‌های رومیایی تقویت شد بلکه سبک شاعران و نویسندگان نیز اصلاح گشت و توسعه یافت. می‌دانیم که واقعاً مشکل بتوان ترفندی از ترفندهای سبک را که اینک به کار می‌رود سراغ کرد که نویسندگان آثار کلاسیک آن را ابداع نکرده باشند و همین اقتباس نویسندگان عهد رنسانس از آثار غنی کلاسیک (چه رومی و چه یونانی) بین ادبیات قبل و پس از رنسانس شکاف ایجاد کرد چراکه برای نویسندگان بعد از رنسانس نشانند اندیشه در کلام و کلام در جمله برخلاف اسلافشان کاری بس ساده بود.

سلاست نسبی امروزی که شاهد آنیم نتیجه تداوم سنت غنی و نیرومند سبک کلاسیک است که در عهد رنسانس به ادبیات اروپای غربی بازگشت. کشف صورت‌های ادبی حتی مهم‌تر از نوگرایی در عرصه سبک بود. درحالی‌که یونانی‌ها دریایی از صورت‌های ادبی خلق کرده بودند که برای زبان‌های دیگر نیز قابل‌استفاده بود، اروپای غربی می‌بایست صورت‌های ادبی خویش را خودش طراحی کند.

تاریخ شروع رنسانس

اگر لازم باشد برای درک بهتر وضعیت تاریخی رنسانس، زمانی را برای تقسیم‌بندی تاریخی و پی گرفتن رویدادهای فرهنگی این عصر در نظر بگیریم، شاید تاریخ‌هایی که برای پایان قرون‌وسطی ذکر شده است، زمان مناسبی برای شروع رنسانس در اروپا باشد. چنانکه عده‌ای سال ۱۴۵۳ میلادی را که فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی رخ داد، نقطه پایان قرون‌وسطی و آغاز شروع رنسانس می‌دانند. با تسخیر قسطنطنیه متفکران یونانی با متونی چند به اروپای غربی مهاجرت کردند و مطالعه فرهنگ و اندیشه یونانی را گسترش دادند. برای عده‌ای دیگر نیز سال ۱۴۹۲ میلادی سال ورود اروپاییان به قاره آمریکا و آغاز تسخیر آن برای این امر مناسب است. آشنایی اروپاییان با آمریکا و ساکنین آن و مسافرت‌هایی که از قبل به آسیای شرقی و خاورمیانه انجام داده بودند، افق‌های جدیدی به روی آنان باز کرد و سبب آشنایی آنان با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و ادیان دیگر شد و راه‌های تجاری بیشتری را برای آنان گشود. ولی رنسانس نیز مانند تمام اعصار سرنوشت‌ساز یک‌باره آغاز نشد و یک‌باره هم به اتمام نرسید. به یک معنی بسته شدن نطفه رنسانس و حتی از جهتی شروع آن را به‌عنوان حرکت‌های فکری غیرهمراه با نظام فکری حاکم می‌توان از اواسط قرن سیزدهم میلادی باوجود سلطه بلامنازع کلیسای کاتولیک بر فرهنگ و سیاست قرون‌وسطی و هنگام حاکمیت فلسفه و کلام مدرسی بر دانشگاه‌ها و سایر مراکز فرهنگی و دینی اروپای غربی، مشاهده کرد. افرادی در ایتالیا و حتی در اروپای شمالی از تفکر و روش دیگری در اندیشیدن و علایق جدید در ادبیات و هنر سخن می‌گفتند؛ اما از جهت اینکه در چه زمانی تفکر رنسانس تفکر غالب شد، نیمه دوم قرن پانزدهم و تمام قرن شانزدهم میلادی را می‌توان رنسانس نامید.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

۲. ادبیات در عصر رنسانس

۱. بینش‌ها و فلسفه رنسانس، تأثیر پیچیده‌ای بر تحول ادبیات داشته است.
۲. اومانیست‌ها، یونان و روم باستان را به دیده تکریم می‌نگریستند و راغب بودند که جوشش خلاق ادبی را خاموش کرده و محاکات دور از تخیل نویسنده کلاسیک را تشویق کنند.
۳. باین‌وجود، کنجکاو بی‌قرار رنسانس، اشتیاق به این جهان و آشکار شدن تأثیرات شهرنشینی، عطشی به ادبیات مادری و بومی ایجاد کرد که گویای ذوقی جدید و تنوعی در زندگی خاص عصر رنسانس بود.
۴. متون سکولار و عرفی، همیشه نقشی در زندگی قرون وسطی بازی می‌کردند، ولی تأثیرپذیری از متون کلاسیک، نوعی موشکافی و تهذیب به آن افزود.
۵. علاوه بر این، فردیت رنسانس، باعلاقه به شهرت فردی، نویسندگان را به تلاشی سرکش برانگیخت تا برای کسب تحسین منتقدان و جلب حمایت منتقدان، پرده تجربیات را بشکافند.
۶. ادبیات رنسانس، در سرتاسر اروپا، زیر نفوذ ایتالیا بود. دانه آلیگاری که در طول قرن سیزدهم می‌نوشت، اغلب، شاخص گذر ادبیات، از قرون وسطی به رنسانس است.
۷. گر چه جهان‌بینی او، ریشه در چشم‌انداز دینی قرون وسطی داشت، شعر حماسی سترگ او، همان «کمدی الهی»، بیان‌گر علاقه شدید او به همه جنبه‌های زندگی و رفتار انسانی بود.
۸. توجه به «کمدی الهی» دانه، از حدود ۱۳۰۷ آغاز شد و مأخذ و طریقی شد برای آثار بعدی مانند «دکامرون» (حکایت‌نامه) اثر جیوانی بوگاچی (۱۳۱۳-۷۵) (Giovanni Boccaccio) که مجموعه‌ای از داستان‌های منثور و مشهور بود که مشاهدات واضح و لطیف بوگاچی از زندگی معاصرش را به نمایش می‌گذارد. هم دانه و هم بوگاچی، در بنیان نهادن استعمال زبان ایتالیایی معاصر به جای زبان لاتین، به‌عنوان زبان معیار ادبیات در ایتالیا جایگاهی مهم داشتند. غزلیات فرانسیسکو پترارکا (Francesco Petrarca) که به «پترارک» (Petrarch, ۱۳۰۴-۱۳۷۴) مشهور است نیز، به زبان مادری او سروده شده‌اند؛ نسق اشعار او، به نحو گسترده‌ای در سرتاسر اروپا تقلید شد و افزون بر این، اهمیت زبان ایتالیایی را افزون کرد.

میگوئل دو سروانتس (Miguel de Cervantes Saavedra, ۱۵۴۷-۱۶۱۶)، نویسنده اسپانیایی، قالب قصه را با شاهکارش، «دون کیشوت»، در اوایل قرن هفدهم متحول ساخت. در این اثر، یک مقام محترم کشوری، بعد از خواندن بسیاری از داستان‌های دلیرانه، بدل به نجیب‌زاده‌ای اصیل شد. دون کیشوت که پچیدگی و ویژگی‌های ذاتی بشریت را آشکار کرد، تأثیر قابل توجهی بر آثار بعدی نهاد. دون کیشوت، ادبیات رمانتیک آن زمان، جامعه اسپانیایی و رمان قرون وسطی را به سخره گرفت. در اواخر قرن پانزدهم، حاکم فلورانس، لورنزو مدیچی (Lorenzo de' Medici, ۱۴۴۹-۹۲)، شعر ایتالیایی را که از زمان پترارک در



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

حدود صد سال قبل، دچار پژمردگی شده بود، رونق بخشید. شاعران و پژوهش‌گران، از سراسر اروپا به دربار لورنزو آمدند. این نوزایی ادبیات ایتالیا، منتهی به آثاری چون رمان حماسی «اورلاندوی دیوانه» (Orlando Furioso) (۱۵۱۶) که در ۱۵۲۱ و ۱۵۳۲ بازنویسی شد) اثر لودویکو آریوستو (۱۴۷۴-۱۵۸۶) و رمان آرکادیا (Arcadia, ۱۵۰۴) توسط ژاکوپو سانازارو گردید. صرف‌نظر از غزل‌های فیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶) (Sir Philip Sidney)، نثر حماسی ادموند اسپنسر (Edmund Spenser, ۱۵۵۲-۱۵۹۹) و آثار کریستوفر مارلو (Christopher Marlowe, ۱۵۶۴-۱۵۹۳)، آن چه خصوصاً باید به آن اشاره کرد، نمایشنامه‌های درخشان ویلیام شکسپیر (Christopher Marlowe, ۱۵۶۴-۱۵۹۳) و دیگر نمایشنامه‌نویسانی است که در طول سلطنت ملکه الیزابت اول، خلق گردیدند.

۲. یافته‌ها:

رابرت ازگانگ^۱ مورخ می‌نویسد: دوره رنسانس یکی از خلاق‌ترین دوران تاریخ است که به تلاش عقلانی جهت تازه‌ای بخشید تا آن را به سوی تمدن امروزی هدایت نماید. این دوران برای اروپاییان عصر جدیدی سرشار از کامیابی‌های عظیم بود. بسیاری از افراد به تفکرات کلاسیک بخصوص ادوار روم و یونان روی آوردند و گرایش به انسان‌گرایی به جای موضوعات روحانی و الهی بیش از هر چیزی اهمیت یافت و تمرکز اساسی حول محور این مفاهیم ظهور نمود البته ناگفته نماند که پیروان این مکتب وجود خدا را انکار نمی‌کردند و میان انسان‌گرایی و مسیحیت تضادی نمی‌دیدند بلکه از دیدگاه انسان‌گرایان، خداوند امر مسلمی بوده و هست. آن‌ها از این نظر به موشکافی انسان و ظرفیت‌های او پرداختند. بنا بر همین رویکرد فلاسفه و دانشمندی ظهور کردند که با الهام از میراث اصیل روم و یونان با دیدگاه تازه‌تر به جهان می‌نگرستند. حال آنکه همین مفاهیم موجب بروز سه انقلاب فکری عظیم شدند که پایه‌های اساسی عصر رنسانس را تشکیل دادند.

انقلاب فکری کوپرنیک:

نیکلاس کوپرنیک در شهر تورون در لهستان متولد گردید. پدرش یک تاجر مس ثروتمند و از افراد مورد احترام تورون بود (ضمیران، ۱۳۹۲) که در سال ۱۴۶۰ از کراکوف (پایتخت آن زمان لهستان) به آن شهر مهاجرت کرده بود. وقتی کوپرنیک ده‌ساله بود، پدرش درگذشت و دایی‌اش لوکاس واتزرنوده سرپرستی او، برادر و دو خواهرش را به عهده گرفت. واتزرنوده می‌خواست که کوپرنیک روزی به مقام کشیشی برسد؛ از این‌رو در ۱۴۹۱ وی را برای تحصیل علوم دینی و ریاضیات به دانشگاه یاگیلونیا در کراکوف فرستاد. در آنجا بود که کوپرنیک توسط معلمش آلبرت برودزفسکی با ستاره‌شناسی آشنا و به آن علاقه‌مند شد. پس از پایان تحصیلات چهارساله و توقیفی کوتاه در تورون، کوپرنیک رهسپار ایتالیا شد تا در دانشگاه‌های بولونیا و دانشگاه پادووا حقوق و پزشکی بخواند. سپس برای ادامه تحصیل در فقه و حقوق مدنی به فرارا رفت؛ اما پس از ملاقات با ستاره‌شناس مشهور «دومینیکو ماریا نوارا دا فررا» سر درس او حاضر و دستیارش شد. در ۱۴۹۷ واتزرنوده به مقام اسقفی در



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

وارمیا برگزیده شد و جایی نیز برای کوپرنیک به عنوان کشیش عالی رتبه در کلیسای جامع فرومبورک خالی شد؛ ولی او با اجازه کلیسا چند سال دیگر در ایتالیا ماند و در ۱۵۰۳ در رشته فقه درجه دکتری گرفت. وی همچنین در مدت اقامتش در پادووا فرصت یافت تا با مطالعه آثار سیسرون و افلاطون از آراء گذشتگان درباره حرکات کره زمین آگاهی یابد و طرح اولیه نظریه خود را شکل دهد. در ۱۵۰۵ کوپرنیک برای زندگی و کار به فرومبورک رفت و بعدها در کلیسا و حکومت مسؤولیت‌های متعددی را پذیرا شد. اصلاح نظام پولی حکومت پروس و انتشار رسالاتی درباره ارزش پول از جمله خدمات او در این مدت است. در جریان جنگ میان توتون‌ها و پادشاهی لهستان (۱۵۲۴-۱۵۱۹) کوپرنیک فرماندهی دژ وابستگان کلیسا را در شهر مرزی اولشتین به عهده داشت و تا زمان اعلام آتش‌بس در سال بعد با موفقیت از شهر دفاع کرد.

در طول این سال‌ها کوپرنیک همچنان اوقات فراغتش را با ستاره‌شناسی می‌گذراند و از فراز رصدخانه ساده‌ای که خود ساخته بود حرکات اجرام آسمانی را مطالعه و با جدول‌های نجومی قدیمی مقایسه می‌کرد؛ مانند دیگر منجمان غربی مرجع و راهنمای کوپرنیک نیز کتاب المجسطی نوشته بطلمیوس ستاره‌شناس معروف قرن اول اسکندریه بود. بطلمیوس در این کتاب با فرض قرار گرفتن زمین در مرکز عالم، موقعیت سیارات و حرکات افلاک آن‌ها را در آسمان محاسبه کرده بود.

از نخستین اشخاصی که پی به نادرست بودن نظریه زمین مرکزی برد دانشمندی به نام آریستارخوس بود همچنین فیثاغورس هم اشاره‌ای به نظریه خورشید مرکزی کرده بود. ستاره‌شناسان دوره اسلامی از زمان ابن هیثم به تناقضات فیزیکی و فلسفی موجود در مدل بطلمیوس پی برده و تلاش‌های بسیاری برای حل آن از خود نشان داده بودند. خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین شیرازی و مؤیدالدین عرضی از جمله کسانی بوده‌اند که در رصدخانه مراغه به تهیه و تنظیم مدل‌های جدید غیربطلمیوسی برای حل این مشکلات پرداختند. این مدل‌ها توسط کسانی مانند ابن شاطر دمشقی در قرون بعدی به اوج خود رسید. اگر چه تمام این مدل‌ها همچنان زمین مرکزی بودند، ولی تناقضات مدل بطلمیوسی را حل می‌نمودند. کوپرنیک نیز با همین انگیزه دست به کار شد تا مدلی غیر بطلمیوسی برای عالم تنظیم کند و امروزه می‌توان ردپای دستاوردهای منجمین مکتب مراغه را در کارهای وی مشاهده کرد.

تا مدت‌ها انسان معتقد بود وجود خود را می‌شناسد و با تعریفی زیست‌شناسانه، بودن خود را معنا می‌کرد، یعنی خود را موجودی می‌پنداشت که دارای قدرت عقل، منطق و کلام است؛ اما تحول عمده‌ای که از دوره دکارت به بعد ظهور نمود، دیدگاه انسان نسبت به خودش بیشتر جنبه فلسفی گرفت و به جایگاه و شان و شخصیت خود و محور بودن، آگاهی بیشتری پیدا کرد. البته ناگفته نماند که پیش از آن هم انسان در فلسفه مطرح بود، ولی با برداشتی غیر انسان‌شناسانه.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

تفکر در عصر رنسانس

رنسانس دوره توفیق‌های بزرگی در زمینه فلسفه نبود ولی این دوره کارهایی را صورت داد که مقدمات عظمت قرن هفدهم را فراهم ساخت؛ اولاً رنسانس فعالیت فکری را به‌عنوان یک کار لذت بخش اجتماعی تشویق می‌کرد و نه به‌عنوان تفکر محدود و محبوس که هدفی جز صیانت از یک مذهب معلوم و مشخص نداشته باشد. ثانیاً دستگاه فلسفه مدرسی را که به صورت غل و زنجیر فکری درآمده بود در هم شکست چراکه رنسانس مطالعه فلسفه افلاطون را احیا کرد و افلاطون را به جای ارسطو نشانید و بدین وسیله حداقل آن اندازه استقلال فکری که لازمه انتخاب میان افلاطون و ارسطو است را فراهم آورد. رنسانس در مورد این دو فیلسوف اطلاعات مستقیم و اصیلی به دست داد که از لفاظی ظاهری نوافلاطونیان و شاعران عرب‌زبان مبرا بود. اروپائیان پس از تسخیر قسطنطنیه با ورود آثار افلاطون به زبان اصلی از بیزانس به مجموعه آثار او دسترسی یافتند و به ترجمه آن به زبان لاتینی همت گماشتند.

البته باید توجه داشت که فلسفه مشاء در عصر رنسانس نیز مانند سده‌های میانه همچنان در دانشگاه‌ها تدریس می‌شد اما مهم‌ترین امری که این فلسفه را از فلسفه مشائی قرون وسطی متمایز می‌کرد توجه رنسانسیان به زبان یونانی در مطالعه ارسطو بود. به این معنی که در دانشگاه‌ها متون ارسطو را به زبان یونانی مطالعه و تدریس می‌نمودند.

در مطالعه افلاطون در دوره رنسانس حداقل سه جریان عمده می‌توان یافت:

۱. عده‌ای همچون پلتو (Pletho) افلاطون را از دیدگاهی غیر مسیحی مطالعه می‌کردند و تعلیم می‌دادند.
۲. عده‌ای دیگر مانند مارسیلو فیچینو سعی می‌کردند که آراء افلاطون را با اعتقادات مسیحی جمع کرده و آن را تبیین کنند.
۳. افرادی نیز همچون کپرنیکوس، گالیله و جوردانو برونو از آراء افلاطون و به‌خصوص توجه‌اش به ریاضیات در بحث‌های جهان‌شناسی استفاده می‌کردند.

نتایج عصر رنسانس

انسان غربی در این دوره کلیسا محوری و تفسیر آن از انسان و جهان را کنار گذاشت و انسان‌محوری را در ارتباط با دین، هنر، ادبیات و سایر معارف مدنظر خود قرار داد. اندیشمندان این عصر در پی آن بودند که تفسیر عالم را خارج از جزمیات تحمیلی کلیسای کاتولیک به انجام رسانند. (راسل، ۱۳۷۳)

رهایی از قید حاکمیت کلیسا منجر به رشد فردیت و حتی به سر حد هرج و مرج رسید. در اذهان مردم عصر رنسانس انضباط - اعم از فکری، اخلاقی و سیاسی - فلسفه مدرسی و حکومت دینی را تداعی می‌کرد. (راسل، ۱۳۷۳)



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

منطق ارسطویی مدرسیان اگرچه محدود بود اما توانسته بود نوع خاصی از دقت را پرورش دهد. وقتی مکتب ارسطویی از مد افتاد در ابتدا چیز بهتری جای آن را نگرفت بلکه فقط یک تقلید التقاطی از نمونه‌های قدیم رواج یافت. حتی تا قرن هفدهم نیز چیز مهمی در فلسفه به وجود نیامد. هرچند مرجع اخلاقی و سیاسی ایتالیا در قرن پانزدهم وحشت‌آور بود به گونه‌ای که نظریات ماکیاولی را برانگیخت. (راسل، ۱۳۷۳)

البته خارج از عرصه اخلاقیات، رنسانس محاسن بزرگی داشت. این دوره در معماری، نقاشی و شعر شهرت خود را تاکنون نگاه داشته است. رنسانس مردان بزرگی از قبیل لئوناردو داوینچی، میکل‌آنژ و ماکیاولی را پدید آورد. مردمان درس‌خوانده را از محدودیت فرهنگ قرون وسطایی رهایی بخشید و دانشمندان را درحالی که هنوز برده عهد قدیم بودند بر این نکته آگاه ساخت که مراجع معروف (همچون افلاطون و ارسطو و...) تقریباً در هر موضوعی عقاید مختلف و متفاوت داشته‌اند. (راسل، ۱۳۷۳)

رنسانس با احیاء علم و آگاهی نسبت به یونان چنان محیط فکری‌ای را پدید آورد که در آن بار دیگر ممکن شد که با توفیق‌های یونانیان رقابت شود و در آن نبوغ فردی با چنان آزادی‌ای که از زمان اسکندر به بعد سابقه نداشت شکوفا گردد

۴. نتیجه‌گیری:

تاریخ قرون جدید شامل وقایع پراهمیت نیمه قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن هجدهم می‌شود. با توجه به انحطاط فکر، هنر و ادبیات در قرون وسطی، رنسانس Renaissance یعنی تجدید حیات ادبیات، هنر و صنایع را باید مهمترین و برجسته‌ترین واقعه ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ در جایگاه جامعه‌شناسی دانست. پس از دوران پرشکوه یونان متمدن به یک‌باره قاره وسیع اروپا در حیطه نیروی عظیم جهل و وحشیگری قرار گرفت. اساس دولت‌ها بر جنگ و کشتار و خونریزی مداوم و اصول علم و هنر و ادب نیز بر پایه تعلیمات خراف همه این مسائل موجب درگیری و نزاع میان دولت‌ها شد، به گونه‌ای که جایگاه جامعه از مفهوم حقیقی خود رنگ باخت و شبیه به برده‌ای زیر طوق مفاهیم کلیسا و شارحان آن قرار گرفت به طوری که روز به روز رو به زوال می‌رفت و مسخ می‌شد. تا آنجا که شرایط نامساعد اجتماعی و بدآموزی‌های کلیسا مانع از پرورش استعدادهای نهفته گردید (دایره المعارف دان و هنر: ۶۳۳) حال آنکه در این مقاله بر آن شدیم با بررسی تحولات اجتماعی، علمی و سیاسی از جمله تفکرات دکارت، دیدگاه کوپرنیک و گالیله، جایگاه جامعه‌شناسی این عصر را دریابیم به گونه‌ای که در طول دوازده قرن میلادی کمتر با نام شاعر، نویسنده، عالم و یا دانشمندی مواجه می‌شویم از اواخر قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم حوادثی در اروپا پدید آمد که نتایج آن‌ها سبب پیشرفت ناگهانی و سریع هنر، ادبیات، صنایع و علوم گردید. اختراع چاپ، جنگ‌های صلیبی، اکتشافات مهم هنری، فتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی، کشف قاره آمریکا و سرپیچی اروپاییان از اطاعت کورکورانه پاپها و کشیشها و سایر پیشوایان دینی، از اهم این حوادث به شمار می‌آیند که تأثیر بسزایی بر جایگاه اجتماعی و هنر و ادب این عصر داشتند. امید است پژوهش حاضر توانسته باشد گام کوچکی در بهبود هرچه بیشتر این مفهوم برداشته باشد.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر



۷۷۸۶-۲۹۸۰-ISSN

منابع:

۱. ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، ص ۵۶۰، تهران: سمت، ۱۳۸۲.
۲. پاکباز، رویین، دایره المعارف هنر، ۱۳۸۴، تهران: نشر فرهنگ معاصر
۳. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ج ۲، ص ۶۹۲، ترجمه نجف دریابندری، تهران: کتاب پرواز، ۱۳۷۳.
۴. دورانت؛ ویل، تاریخ تمدن آغاز عصر خرد، ۱۳۷۸ تهران: نشر علمی و فرهنگی
۵. دو وینیو، ژان، جامعه شناسی هنر، ۱۳۸۶ ترجمه مهدی سحابی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز
۶. ضیمران، محمد، فلسفه و حکمت. فلسفه هنر ارسطو. ۱۳۹۲، چاپ سوم، تهران: فرهنگستان هنر
۷. علی بابائی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۶۹، تهران: نشر ویس.
۸. کنت گابرایت، جان، سیری در اقتصاد معاصر، ۱۳۸۷. ترجمه عباس قانع بصیری، چاپ دوم، تهران: نشر فرزانه روز
۹. مگی، برایان، آشنایی با فلسفه غرب، ۱۳۷۲، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران: نشر دانشگاه آکسفورد